

ارسال: ۱۴۰۱/۹/۸

پذیرش: ۱۴۰۱/۱۱/۵

10.22034/nf.2024.208186

## درباره شماری از واژه‌های فارسی و ترکی تفسیر سوره آبدی (در نسخه قونیه)

اکرم السادات حاجی سیدآقایی (دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات و زبان‌های خارجی، دانشگاه

علامه طباطبایی، تهران، ایران)

محمدحسن حسن‌زاده نیری\*\* (دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات و زبان‌های خارجی، دانشگاه

علامه طباطبایی، تهران، ایران)

چکیده: کهن‌ترین ترجمه‌ها و تفسیرهای بازمانده از قرآن کریم به فارسی مربوط به اوایل سده چهارم هجری است. مؤلفان، مترجمان و کاتبان این متون، برای پرهیز از گمراه کردن خواننده، سعی کردند با دقت و امانت‌داری و سواست‌گونه، با بیانی ساده و فصیح و به‌دور از هر نوع کژتابی زبانی، به ترجمه و استنساخ قرآن بپردازند. همین موضوع سبب شده است این متون از لحاظ تحقیق در پیشینه زبان فارسی جایگاه ارزشمندی بیابند. جنبه‌ای از اهمیت این کتاب‌ها، کاربرد لغات و ترکیبات نادر فارسی است، ضمن آنکه ردپای لهجه مفسر یا مترجم یا کاتب در این متون دیده می‌شود. تفسیر سوره آبدی (/سورآبانی) معروف به تفسیرالتفاسیر از جمله این متون است که در حدود ۴۷۰-۴۸۰ق تألیف شده و مؤلف آن ابوبکر عتیق نیشابوری، معروف به سوره‌آبدی است. از این تفسیر نسخه‌های فراوانی در کتابخانه‌های ایران و کشورهای دیگر وجود دارد که دست‌نویس قونیه، به کتابت محمودبن عیسی بن عمر قونی قلمدار - با تاریخ اولین جلد آن ۲۲ صفر ۷۲۳ و آخری ۲۱ صفر ۷۲۵ - یکی از آنهاست. این دست‌نویس کامل‌ترین نسخه

seyyedaghaeiakram@yahoo.com (نویسنده مسئول)

mhhniri@atu.ac.ir

شناخته‌شده تفسیر سورآبادی است. بعضی از واژه‌های به‌کاررفته در این نسخه در کهن‌ترین شکل‌شان استعمال شده‌اند و جالب آنکه در کنار واژه‌های فارسی، لغات ترکی نیز به چشم می‌خورد. در این نوشتار به بررسی شماری از لغات و ترکیبات کهن فارسی و نیز واژه‌های ترکی به‌کاررفته در آن - نسخه قونیه (اعراف تا مریم) - پرداخته‌ایم. به نظر می‌رسد کاتب ترک‌زبان این دست‌نویس مواردی از لهجه خود را وارد این متن کرده‌است.

کلیدواژه‌ها: تفسیر سورآبادی، ابوبکر عتیق نیشابوری، کلمات نادر فارسی، واژه‌های ترکی، نسخه قونیه.

### مقدمه

قونیه شهری است که نخستین کتابخانه‌های ترکیه در آن احداث شدند. یکی از معروف‌ترین کتابخانه‌های این شهر، کتابخانه موزه مولاناست که در حقیقت بخشی از بارگاه مولاناست و از سوی محمد سعید همدم چلبی تأسیس شده است. شمار زیادی نسخ خطی فارسی در این کتابخانه وجود دارد. از جمله این نسخ، ترجمه و تفسیر سورآبادی معروف به تفسیر التفسیر است که در حدود ۴۷۰-۴۸۰ ق تألیف شده است و مؤلف آن ابوبکر عتیق نیشابوری معروف به سورآبادی است.

تفسیرهای فارسی منبعی سرشار برای زبان و ادب فارسی است؛ زیرا در درجه اول اعتقاد مذهبی، سپس دقت و نکته‌سنجی مفسران، سبب شده است که انتخاب الفاظ فارسی در برابر کلمات عربی با دقت فراوان همراه باشد. از همین رو این متون در بردارنده شمار زیادی لغات و ترکیبات نادرند. تفسیر سورآبادی نیز از این قاعده مستثنا نیست و حاوی تعداد زیادی مفردات و ترکیبات مهجور (و کم‌کاربرد) فارسی است که بعضی از آنها در کتب قرآنی و دیگر آثار منظوم و منثور فارسی دیده نمی‌شوند؛ از این نظر، این کتاب یکی از ارزشمندترین آثار در پژوهش‌های زبانشناسی و واژه‌شناسی است.

### پیشینه پژوهش

در زمینه بررسی لغوی ترجمه‌های کهن قرآن، کتب لغت یا فهرست واژگان آثار متعدد و مقالات بسیاری به چاپ رسیده است اما آنچه به صورت خاص درباره لغات تفسیر سورآبادی فراهم آمده، به ترتیب تاریخ انتشار، عبارت‌اند از:

فرهنگ ترجمه و قصه‌های قرآن (مبتنی بر تفسیر ابوبکر عتیق نیشابوری)، تالیف محمدجاوید صباغیان، در ۳۳۵ صفحه که علاوه بر مقدمه‌ای که در معرفی ترجمه و قصه‌های قرآن و اهمیت جنبه‌های ادبی آن دارد، در واقع فهرستی است از برابره‌های فارسی این کتاب برای واژه‌های قرآنی؛ القرآن الکریم، ترجمه ابوبکر عتیق نیشابوری (سورآبادی): این کتاب حاوی ترجمه آیات قرآن از ترجمه و قصه‌های قرآن به همراه ویژگی‌های زبانی شامل ویژگی‌های آوایی، رسم الخطی، دستوری و فهرست واژه‌های فارسی است که به اهتمام محمد مهیار فراهم آمده است؛ «نثر شیوای فارسی در خدمت قرآن»، تالیف محمد غلامرضایی و اکرم السادات حاجی سیدآقایی: نگارندگان در این مقاله به بررسی کتاب ترجمه و قصه‌های قرآن (تصحیح یحیی مهدوی و مهدی بیانی) پرداختند و انواع اشتباهات و نادرستی‌های کار را در آن نشان دادند؛ «ویژگی‌ها و ارزش‌های تفسیر سورآبادی» اثر یوسف عالی عباس‌آباد: مؤلف در این مقاله به اجمال به بررسی جنبه‌های گوناگون تفسیر سورآبادی (چاپ سعیدی سیرجانی) مانند زبان تفسیر، بلاغت، برخی تحولات آوایی و شماری واژگان و ترکیبات آن پرداخته است؛ قصص قرآن مجید، به اهتمام یحیی مهدوی: ترجمه و قصه‌های قرآن از روی نسخه موقوفه تربت شیخ جام در سال ۱۳۳۸ به اهتمام یحیی مهدوی و مهدی بیانی به چاپ رسیده است؛ قصه‌های این اثر با عنوان قصص قرآن مجید به کوشش یحیی مهدوی در سال ۱۳۴۷ چاپ شده است؛ «واژه‌های فارسی در دست‌نویسی مشکول از تفسیر سورآبادی»، تالیف ندا حیدرپور نجف‌آبادی و علی صفری آق‌قلعه: این مقاله گزارشی است از ضبط‌های ویژه دستنویسی کهن و مشکول از تفسیر سورآبادی که به شماره ۳۵۹۲ در کتابخانه ملی تبریز نگهداری می‌شود.

### بحث و بررسی

تفسیر سورآبادی به صورت کامل در پنج جلد، که چهار جلد آن کل متن را در بردارد و جلد پنجم در باب اختلاف نسخه‌های دو جلد اول و دوم است، به تصحیح علی‌اکبر سعیدی سیرجانی در ۱۳۸۱ منتشر شده است. این چاپ با مقایسه ده نسخه ناقص و کامل صورت گرفته است که اکثر این نسخ بر جای مانده ناقص است و هرکدام تنها بخشی از کل تفسیر را شامل می‌شود. نسخه قونیه از معدود نسخ کامل این متن است. اصل این نسخه در قونیه، موزه مولانا به شماره ۱۰۰-۱۰۵،

محفوظ است. کاتب آن، محمودبن عیسی بن عمر قونی قلمدار، کتاب را به دستور علاءالدین طیبغای ملکی ناصری فراهم آورده است. کاتب پس از کتابت یک‌بار آن را بازخوانی کرده و بعضی افتادگی‌ها را بالای کلمات یا در حاشیه اصلاح کرده است.

تفسیر سوراآبادی پس از درگذشت مصحح چاپ شد، از این رو فاقد مقدمه، فهرست مطالب، نمایه اصطلاحات و واژگان، نمایه کسان و فهرست منابع است و تاکنون نیز تحقیق جامعی درباره این متن انجام نشده است، بنابراین بررسی ویژگی‌های زبانی و شناساندن لغات این متن از ضروریات است.

این نوشتار کوشیده است تا برخی لغات و ترکیبات فارسی و نیز تعدادی لغات ترکی به‌کاررفته در نسخه قونیه<sup>۱</sup> را بازنماید؛ به این منظور، شماری از ویژگی‌های لغوی بخش مورد استناد در ۵ بخش بیان شده و در مواردی با تعدادی از متون قرون چهارم تا ششم (شامل تعدادی کتب قرآنی و کتب نثر و نظم) مقایسه گردیده است و بر اساس منابع معتبر، ریشه برخی لغات و نیز معنای برخی از لغات دشوار به دست داده شده است:

لغات و ترکیبات تفسیر سوراآبادی (نسخه قونیه) از چندین جهت درخور توجه است:

۱. شمار قابل‌ملاحظه‌ای از واژه‌های شاذ و نادر در این نسخه دیده می‌شود که در کتب نظم و نثر دیگر و در لغت‌نامه‌های فارسی نیامده‌اند؛ نمونه‌ای از این لغات بدین قرارند<sup>۲</sup>:

۱- آذا / آذا:۳

آذا: آیا، در ترجمه هل: آذا هست ما را خواهش گرانی؟ (سوراآبادی ۱، برگ ۱۷۳ رو)، چون کعب حدیث جدای عیال اشنید گفت:

«اذا که طلاق می‌باید داد؟» رسول گفت: «نه، لکن پیرامن او نباید گشت.» (همان،

برگ ۲۹۱ پشت)

۱. از سورة اعراف تا مریم.

۲. تمام ارجاعات با عنوان «سوراآبادی ۱»، از نسخه قونیه است.

۳. این لغت در فرهنگ جامع زبان فارسی ثبت شده و یوسف سعادت در شماره ۱۵ فرهنگ‌نویسی (سال ۱۳۹۸، ص ۱۳۴-۱۱۷) به ریشه کهن آن پرداخته است.

کعب بن مالک شاعر رسول گفت: در آن میان، روزی در بازار مدینه می‌رفتیم، کس با من سخنی نگفتی فرمان خدا و رسول را و من حیران و اندوهگن فرومانده که اذا عاقبت چه خواهد بود؟ (همان، برگ ۲۹۱ پشت).  
این صورت در متن دیگری به کار نرفته است.

### ۱-۲ اسخون:

«پس چرا نگفت حرم ربکم علیکم آن شرکوا به شیئا تا اسخون<sup>۱</sup> حکمی بودی؟» (سورآبادی ۱، برگ ۱۵۱ارو)،

اسخون ایشان و خواندن ایشان: دَعَوْهُمْ (همان، برگ ۱۶۱ارو)،  
«اسخون وی نپذیری» (همان، برگ ۱۷۵ پشت).

«سخن» در پهلوی «saxwan» است (مکنزی، ص ۲۶۰). «سخن» در متون کهنی چون لغت فرس (تصحیح اقبال، ص ۳۹۳)، ترجمه قرآن موزه پارس (ص ۶۶)، تفسیر قرآن پاک (ص ۱۰، ۲۱)، تفسیری بر عشری از قرآن مجید (ص ۲۱)، کلیله و دمنه (نصرالله منشی، ص ۳۵۸) و غیره دیده می‌شود؛ اما صورت «اسخون» تاکنون در متنی دیده نشده است.

### ۱-۳ برگشت بادا: معاذالله، خدا نکند:

گفت: «می‌گویم عیسی رسول خداست». بولس گفت: برگشت بادا از این سخن و از چنین اعتقاد، معاذ الله هیچ کاردی هست با شما؟ زود مرا دهید تا من خود را از چنین سخن و از چنین اعتقاد برهانم؛ مبادا که من در عیسی این اعتقاد کنم که وی بنده خداست». کاردی به دست آورد و در خویشتن زد، خود را هلاک کرد (سورآبادی ۱، برگ ۵۲۸پ؛ سوره مریم).

این کلمه مبدل شده «پرگست» است که صورت فارسی میانه آن *pargast* > ایرانی باستان *para-*\**gasta-* (لفظاً بسیار نفرت‌انگیز، ناخوشایند) است، از *para*\* (پیشوند) و *gasta*\*.

۱. این شاهد مربوط به جلد اول و سوره انعام است (از پایان نامه زهراسادات حاجی سید آقایی). در متن «سخن» آمده و «اسخون» در حاشیه آمده است.

فارسی باستان: *gasta-* «زشت، بد» (← حسن دوست، ج ۲، ص ۶۶۵).

پرگست در برخی متون کهن به کار رفته است، از جمله:

موسی گفت علیه السلام: پرگست بادا، و آن روز مبادا که من از جمله جاهلان باشم که بر مومنان افسوس کنم (تفسیر قرآن پاک، ص ۱۴)،

گفتند: پرگست باد، ندانیم بر او هیچ بدی ای (ابوالفتح رازی، ج ۱۱، ص ۸۴).

این کلمه در کشف الاسرار میبیدی (ج ۵، ص ۴۸ و ۷۵) به صورت «پرغست» آمده است.

این لغت با تبدیل «س» به «ش» به صورت «برگشت/پرگشت» درآمده و در فرهنگ‌های فارسی ثبت نشده است.

«برگشت» و «برگشت بادا» در ترجمه «حاش» در فرهنگنامه قرآنی، ج ۲، ص ۶۳۴، قرآن‌های شماره ۴۲ و ۱۰۳ آمده است.

#### ۱-۴ سرددل، سردبام:

بی‌میل، بی‌رغبت، ناخواهان؛ نجسب.

و شَرُّهُ بِشَمَنِ بَخْسٍ دَرَاهِمٍ مَعْدُودَةٍ وَكَانُوا فِيهِ مِنَ الزَّاهِدِينَ (۲۰): و بفر و ختند او را و بخردند به بهای کم کاست ... و بودند در وی سرددلان (در متن چاپی، ص ۱۱۱۴: از سردبامان؛ در نسخه هند: از وی سیرت‌پاکان؛ در نسخه لایدن: از سردبامان) و گفته‌اند معناه برادران یوسف در وی سرددل بودند (در نسخه هند: سیرت‌نام بودند بدل؛ در نسخه لایدن: سردبام بودند).

که می‌خواستند که وی را از خویشان و از پدر فراتر کنند، و كانوا فيه من الزاهدين، ای فی ثمنه، برادرانش به بهای او زاهد بودند که ایشان را حرص آن نبود لکن می‌بانه کردند، و گفته‌اند معناه و کان مالک و اصحابه فی یوسف من الزاهدين. یعنی یوسف را نه دوست داشتندی نه دشمن و محمد هبصم رحمه الله گفتی: خدای تعالی با آن همه جمال که یوسف را داده بود دل کروانیان را در وی سرد کرده بود تا وی را بدان خواری می‌داشتند، و از آن خبر کرد تا کسی را به دل نیاید که مگر یوسف را به چشم ریت نگرستند. و در خبر آمده است که: هرکس که بدیدی گفتی سردبام جوانیست و یوسف هر بامدادی پلاسی پوشیده پیش مالک آمدی و وی را خدمت کردی و بازگشتی و مالک به وی التفات نکردی (سورآبادی ۱، برگ ۳۵۴پ؛ سورة یوسف).

سردبام اول که در مورد برادران یوسف است یعنی «بی‌میل، بی‌رغبت، ناخواهان» و سردبام دوم

که درباره یوسف است یعنی «نجسب، بدون جاذبه و گیرایی».

لغت «سردبام/سردبان» در هیچ‌یک از متون و فرهنگ‌ها ثبت نشده است. البته «سرددل» نیز در فرهنگ‌ها نیامده و فقط بصورت «دل‌سرد» ثبت شده است.

در ترجمه و قصه‌های قرآن (تلخیص تفسیر سورآبادی) (ج ۱، ص ۴۰۵؛ سوره یوسف، ۲۰) در ترجمه الزاهدین، سردبانان آمده است: بودند ایشان درو [و در بهای او] از سردبانان.

#### ۱-۵ شغیلیدن:

وَ مَا كَانَ صَلَوَتُهُمْ عِنْدَ الْبَيْتِ إِلَّا مُكَاءً وَ تَصْدِيغًا: و نبود نماز ایشان نزدیک خانه خدا مگر شغیلیدنی و دست به هم و آزدنی (سورآبادی ۱، برگ ۲۴۱ پشت).

به نظر می‌رسد این کلمه تحول یافته «شخولیدن» است. شخولیدن در تعدادی از متون کهن از جمله لسان‌التزیل، الدرر فی الترجمان، مقدمه‌الادب زمخشری و تعدادی از قرآن‌های آستان قدس دیده می‌شود (نک نیشابوری، ص هفتاد و هفت - هفتاد و هشت).

این واژه ریشه در زبان سغدی دارد: سخورد saxward: فریاد کشیدن (فرهنگ سغدی، ص ۳۶۷) و سیخورد siḫward: (فرهنگ سغدی، ص ۳۶۹) (نک نیشابوری، ص هفتاد و هشت).

در گذر از «شخولیدن» به «شغیلیدن» دو تحول رخ داده است:

۱) ابدال «خ» به «غ». برای تبدیل خ به غ شواهدی در متون داریم:

غوشه (= خوشه): غوشه انگور (کرمینی، ج ۱، ص ۵۳۸) غوشه خرما (همان، ص ۵۴۵)؛ السُّبُل: غوشه کشت (تاج‌الاسامی، ص ۲۵۵)؛

فروغتن (= فروختن): بیفزاییم‌شان فروغتن و سوختن (فرهنگ لغات قرآن شماره ۴، مقدمه، ص هشتاد و پنج)؛

قَبَس: آتش پاره فروغته (همان، ص ۳۲۶).

۲) ابدال مصوت «و» به «ی». این ابدال در برخی متون کهن و گویش‌ها دیده می‌شود:

هنیز به معنی هنوز: از جمله مغیرات هنیز به معنی هنوز و غنویذن به معنی غنودن و شنویذن

به معنی شنودن و خفتیدن و خسبیدن به معنی خفتن (شمس قیس رازی، ص ۳۰۲).

در گویش سبزوار نمونه‌های این تبدیل فراوان است، مانند کیچه به جای کوچه (محشتم، ص

۴۳۸).

تیت = توت (همان، ص ۴۳۹).

گفتنی است لغات «شخیلیدن» و «شخیلیدن» در متون کهن نیز دیده می‌شود: بشخیلید (زمخشری ۱، ص ۹۰).

شخیلیدن در المصادر زوزنی ص ۲۲ نیز به کار رفته است: دانه برچیدن مرغ به منقار و طنبور زدن و شخیلیدن و عیب کردن (زوزنی، ج ۱، ص ۲۲، حاشیه، نسخه «ب»).

۲ واژه‌هایی که در این تفسیر و تعداد اندکی از ترجمه‌های قرآن به کار رفته و در فرهنگ‌ها ثبت نشده است:

۱-۲ کشیخ می‌کنید: تُوعِدُونَ  
وَلَا تَقْعُدُوا بِكُلِّ صِرَاطٍ تُوعِدُونَ:

و منشینید بر سر هر راهی که کشیخ می‌کنید مردمان را و می‌رنجانید خلق را.<sup>۱</sup> گفته‌اند این راه‌داران را می‌گویند که گروهی زیشان راه‌داری کردند و کالای مردمان بستند. و گفته‌اند دژ راه بنشستندی، هرک سوی شعیب علیه‌السلام آمدی تا به وی ایمان آرد او را بازداشتندی از آوردن ایمان به وی (سورآبادی ۱، برگ ۱۸۴ پشت).

مصحح در متن چاپی (ج ۲، ص ۷۷۷) به اشتباه این کلمه را «کشنج» خوانده است. اما باید گفت این واژه «کشیخ» است و کاتب در زیر آن نوشته است: «ترسانیدن». به جز تفسیر سورآبادی، تنها متنی که این واژه در آن دیده می‌شود بخشی از تفسیری کهن به پارسی است که سه بار در معنی وعید به کار رفته است: «و آن چنان است که عجم در کشیخ می‌گویند که به خیر شوی آری به خبر کنم تو را آگاه شی، الفاظ تهدیداند» (بخشی از تفسیری کهن به پارسی، ص ۸۳)، «و از بدیس ما و کشیخ ما ناآگاه و ناکورفیذه‌اند» (همان، ص ۱۰۸)، «این بدیس آن کس را است که کورفیذه است به رستاخیز و ایستادن شمار را و به بیم است از کشیخ من [= خَافَ وَعِيدًا]» (همان، ص ۲۴۷).

۱. این جمله در متن چاپی چنین آمده است: وَلَا تَقْعُدُوا بِكُلِّ صِرَاطٍ تُوعِدُونَ: و منشینید بر سر هر راهی که کشیخ می‌کنید مردمان را و می‌رنجانید خلق را (سورآبادی ۲، ج ۲، ص ۷۷۷).



**۲-۲ هونیوشیدن: خوب شنیدن**

گفته‌اند منافقان عادت داشتندی که نزد رسول آمدندی، وی را به سخن بیهوده مشغول همی داشتندی تا از تعلیم یاران می‌بازماندی، چون یاران رسول ایشان را گفتندی: رسول را از شما رنج است که وی را به سخنان بیهوده مشغول می‌دارید؛ ایشان گفتندی: او گوشه است. و گفته‌اند منافقان خود طعنه زدندی رسول را به هونیوشیدن. خدای گفت: قُلْ أَذُنٌ خَيْرٌ لِّكُمْ؛ بگو یا محمد! که رسول نپوشنده نیک است شما را؛ یعنی سخن خیر و صواب اشنود و قبول کند، نه هر بیهوده. و اگر أذن خیر، به تسوین نون و رفع را خوانی، معناه گوشه بود [۲۷۴ پشت] شما را به از آنک ضجوری بود. (سورآبادی ۱، برگ‌های ۲۷۴ پ- ۲۷۵ ر)<sup>۱</sup>

«هونیوش» در معنی «زودباور» در تفسیر شتقشی (ص ۲۳۸) آمده است:

وَمِنْهُمْ الَّذِينَ يُؤَدُّونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أَذُنٌ قُلْ أَذُنٌ خَيْرٌ لِّكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ:

و از منافقان ... آن اند کمی رنجه دارند پیغامبر را می‌بیازارند به طعنه و دشنام، او فا یک‌دیگر می‌گویند اوی هونیوش است، هرچ گویم بشنود و باور کند. بگوی یا محمد! که هونیوش بود بهتر بود شما را او هونیوش نیکی و نیکی و راست نه دروغ پرویده است به خدای به صدق و اخلاص، او راست‌گوی دارد مومنان را او باور دارد و رحمتی و نعمتی است از عذاب آن را که پرویده‌اند از شما نهان و آشکارا. و آن‌کس‌ها که رنجه دارند و بیازارند پیغامبر خدای را به و ایستادن از وی اندر غزو تبوک (سوره توبه، ۶۱).

خوب در پهلوی hu- است (مکنزی، ص ۲۳۶). هونیوش یعنی کسی که هرچه را می‌شنود می‌پذیرد؛ زودباور.

این لغت در فرهنگ‌ها ضبط نشده است و فقط با شاهد شتقشی بصورت «هونیوش» در ذیل فرهنگ‌های فارسی آمده است.

**۳ ترکیب‌هایی که ساخته مؤلف است و در متون دیگر و فرهنگ‌ها نیست:****۳-۱ دامن‌پرورده: به معنی لوس و بی‌کفایت، نازپرورده.**

نزد پدر آمدند تا یوسف را از پدر درخواهند و با خویشان به دشت برند ... گفتند: ای پدر ما

۱. سوره توبه، ذیل آیه ۶۱.

چه بوده است که تو ایمن نباشی از ما بر یوسف؟ وی را با ما به دشت فرست و ما او را نیک خواهانیم... بفرست او را با ما فردا، **نَزَعٌ وَ نَلْعَبُ**<sup>۱</sup>: تا فراخ بزی ایم و بازی کنیم... و گر نَزَعٌ به خفض عین و یلعب به یا خوانی: تا ما می چرانیم، وی بازی می کند تا دلش باز شود، و اگر یرتَع و یلعب هر دو به یا خوانی: تا وی گشاده دل و قوی دل گردد و مردانه، نه دامن پرورده<sup>۲</sup> بماند و بازی کند تا دل وی از شادی برگردد (سورآبادی ۱، برگ ۳۴۷ رو).

آخر چون در پدر خواهش کردند هر چند گفتند، یعقوب یوسف را دستوری نداد، و باز یوسف گشتند، گفتند: عجب از زیرکی تو که تو روا داری که چنین دامن پرورده برآیی، چون دختران در خانه نشسته، هرگز به دشت بیرون نیایی تا سَبْزَه‌ای<sup>۳</sup> و نُزْهت بینی و تماشا کنی و مردخو گردی (همان، ص ۳۴۷ پشت).

### ۳-۲ زندانی: به معنی زندان بان

زلیخا چون او را در زندان کرد پشیمان گشت، عزیز گفت: «به زندان که به جان و سر فرعون که او را بیرون نکنی از زندان، مادام که ملک زنده باشد»، زلیخا را اندوه نادیدن یوسف بر دل اثر کرد و غالب گشت. (سورآبادی ۱، برگ ۳۶۵ پشت؛ برابر با متن چاپی سورآبادی ۲، ج ۲، ص ۱۱۳۷).

«زندان» در این مفهوم در فرهنگ‌ها و سایر متون دیده نشد.

### ۴ واژه‌های گویشی

هر مؤلف بنا به موقعیت جغرافیایی خود از گونه زبانی خاص آن ناحیه بهره می‌گیرد، ابوبکر عتیق نیشابوری نیز از این قاعده مستثنا نیست و لغات گویشی از حوزه خراسان را در نوشته خود گنجانده است؛ مانند: دندست، نرست جرست، هرست؛ کفه.

۱. در قرآن: **يَزَعٌ وَيَلْعَبُ**.

۲. در اصل: دامن پرورده.

۳. اساس: سَبْزَة.

۴-۱ دندست، نرست، جرست، هرست:

دندست: لندیدن. نرست: بانگ بلند و ترسناک، غرش.

جرست: صدای قلم هنگام نوشتن.

هرست: صدای مهیب که از برخورد یا افتادن چیزی پدید آید.

«مَا الَّذِينَ شَقُّوا فِی النَّارِ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَ شَهِيْقٌ: أما آن کسان که بدبخت بوده باشند در آتش دوزخ باشند ایشان را در آن دوزخ نرستی بود و دندستی. گفته‌اند زفیر اول بانگ خر باشد و شهیق آخر بانگ وی باشد، و آن آنگاه بود که گنگ گردند کافران در دوزخ همی دندند چون سگان، نعوذ بالله من غضب الله. (سورآبادی ۱، برگ ۳۳۹ رو)

بدان نزدیکی که جرست قلم می‌شنید (همان، برگ ۵۳۰ رو).

هرست در کوه افتاد (همان، برگ ۴۲۰ رو).

در گویش مردم خراسان برای ساختن اسم صوت، «ست»/ast در آخر کلمه می‌آید. (مایل هروی، ص ۶۹).

کلمات فوق از این نوع است. البته گاه شکل مصدری این نام‌آواها را در متون می‌یابیم: نریدن، دندیدن، چرویدن. این پسوند امروز در بیشتر شهرهای خراسان به‌کار می‌رود (نک نیشابوری، ص یکصدوچهار - یکصد و شش).

#### ۴-۲ کفه:

«قابیل بشد، جوالی کفه بیاورد و فرو ریخت» (سورآبادی ۱، فریم ۶۹ از میکروفیلم ۳۶۰۷).

«چون غریبال که گندم در او افکنند و می‌جُنبانند تا کفه بر روی افکنند» (سورآبادی ۱، فریم ۱۸۲ رو، از میکروفیلم ۳۶۰۵؛ مربوط به سوره زلزلال).

در گویش خراسان به خوشه‌های نیم‌کوب گندم و جو کفه می‌گویند (اکبری شالچی، ص ۲۳۹).

نکته شایان ذکر آنکه کاتب نسخه قونیه محمودبن عیسی بن عمر القونی المدعو به قلمدار در زیر برخی کلمات معادل ترکی آنها را ثبت کرده که در بخش ۵ به آن پرداخته شده است.

#### ۵ زیرترجمه‌ها

بررسی نسخه قونیه نشان می‌دهد که مؤلف یا کاتب از تعدادی کلمات ترکی در متن یا در حاشیه یا

در زیر سطور استفاده کرده است. ذکر این نکته لازم است که کلماتی به‌عنوان مترادف در زیر یا بالای برخی واژه‌ها آورده شده است؛ این کلمات فارسی، عربی و ترکی اند. در اینجا شماری از آنها را به ترتیب صفحه می‌آوریم:

### ۱-۵ فارسی و عربی

#### جلد اول:

۱. «شما فرغُول کاری کنید از سلاح‌های شما و بار و بُنه‌های شما.» (سورآبادی ۱، ۱۸پ)

زیر «فرغُول» نوشته شده است: غفله.

۲. «مَنْهَیَات محظور گردد.» (سورآبادی ۱، برگ ۴۴پ)

زیر «محظور» نوشته شده است: حرام.

۳. «وَ خَبِه شد [ه] باشد.» (سورآبادی ۱، برگ ۴۶پ)

زیر «خبه» نوشته شده است: خفه.

۴. «تمامی ذبح آن بود که حَلَّق و مَرِی و وَدَجِّین بُبُرِد.» (سورآبادی ۱، برگ ۴۶ر، ۱س)

بالای «مری» نوشته شده است: راه آب و نای.

۵. «شرط مسح پای آن است که پوشیده بود تا بُرُول در مُوزِه یا مَسْحِی یا جُورِب سخت بافته»

(سورآبادی ۱، برگ ۵۲ر)؛ «اگر جنابت افتد غسل را موزه نباید کشید و اگر ریش بسته بود یا اشکسته

بسته بود مسح بر زبر آن هم روا است تا آنکه که دُزست شود. اِلَی الْکَعْبَیْن: تا به دو بُرُول»

(سورآبادی ۱، برگ ۵۳پ)؛ «دست که برید از کرسوع باید بُرید و پای از بُرُول» (سورآبادی ۱، برگ ۶۸پ).

در سه جمله فوق در زیر و یا بالای «بُرُول» آمده است: کعب.

۶. «متکبران صلبان و متکبران باشند بر ناگرویدگان.» (سورآبادی ۱، برگ ۷۴ر)

زیر «متکبران» آمده است: کبرآوران.

#### جلد دوم:

۱. «پدر وی سادن بتخانه مهین بود.» (سورآبادی ۱، برگ ۱۷۸پشت)

زیر «سادن» نوشته شده است: خادم.

۲. «پشت‌های ایشان چون بَابَزَن گشت.» (سورآبادی ۱، برگ ۲۱۳رو)

زیر «بَابَزَن» نوشته شده است: سپیخ.

۳. «گشتند در آن سَراهای ایشان مُرده، برهم افتاده کُوده کُوده<sup>۱</sup> خاکستر گشته.» (سورآبادی ۱، برگ ۳۳۷ پشت)
- زیر «کوده کوده» نوشته است: تل تل.
۴. «أکلیلی از یواقیت سبز بر سر او نهاد.» (سورآبادی ۱، برگ ۳۶۳ پ)
- زیر «أکلیل» این کلمه نوشته شده است: تاجی.
- ۵ «در رَزی شدی در آن رَز تاکی بودی.» (سورآبادی ۱، برگ ۳۶۶ رو)
- زیر «رز» نوشته شده است: باغ.
- ۶ «سَلَّه‌ای از دُوخ بکرد.» (سورآبادی ۱، برگ ۵۴۳ پشت: سوره طه)
- زیر «سَلَّه» نوشته است: سَپید (دراصل: سَید).

## ۵-۲. ترکی

## صارو، یشل:

- «فرشته‌ای دیدم، مرا پیش آمد چهار جامه به دست: یکی سیاه و یکی سپید و یکی زرد و یکی سبز» (سورآبادی ۱، برگ ۴۶۰ پ؛ مربوط به سوره اسری)؛
- در زیر کلمه «زرد» نوشته شده است: صارو. و در زیر کلمه «سبز»: یشل.
- لازم به ذکر است «زرد» و «سبز» در ترکی استانبولی به ترتیب: (sarı / صار) و (yeşil / یشیل) است. دلک:
- «فرا تر شدم سُوراخی دیدم: (سورآبادی ۱، برگ ۴۶۱ رو؛ مربوط به سوره اسری)؛
- زیر واژه «سوراخ» نوشته شده است: دلک.<sup>۲</sup> لازم به یادآوری است که «سوراخ» در ترکی استانبولی delik است.
- گُولَر یُوزلو:
- «خضر گفت: کن بَشاشا و لاتکن غَضَّاباً» (سورآبادی ۱، برگ ۵۱۴ رو).
- زیر «بَشاشا» نوشته شده است: گُولَر یُوزلو. در ترکی استانبولی güler yüzlü به معنی خوشرو است.

۱. در اصل: کوزه کوزه.

۲. در سورآبادی ۱، برگ ۳۲۵ رو (سوره هود) آمده است: زن نوح نان می پُخت همی از دَره تنور آب گشاده شد. در حاشیه نوشته شده است: ای سولاخ تنور. ممکن است «دره» با «دلک» مرتبط باشد.

**قندره:**

«سَلَّةُ از دُوخ<sup>۱</sup> بکرد موسی را، در آنجا نهاد و آن را بقیر بَرَدُ.» (سورآبادی ۱، برگ ۵۴۳ پشت؛ سوره طه)  
 زیر «دوخ» نوشته شده است: قندره. در ترکی استانبولی *kandira otu*، یعنی علف نی (*ot*) یعنی علف).  
 در نسخه‌ای از مقدمه‌الادب «قندره» ثبت شده است: بَرْدُی: دُوخ (در زیر دُوخ نوشته: قندره مطلقاً) (زمخشری ۲، نسخه ۳۰۲۶، فریم ۴۲).

**زفت:**

زیر کلمه «قیر» نوشته شده است: زفت. «قیر» در ترکی استانبولی *Zift* است.

**اُورس:**

«چون سندان آهن در پیش گرفتی، دست وی بزو می‌رسیدی» (سورآبادی ۱، برگ ۵۶۹ پشت؛ سوره انبیا).  
 زیر «سندان» نوشته شده است: اُورس. در ترکی استانبولی، سندان را *Örs* می‌گویند.

**چری، بربلک:**

سلیمان او را گفت: «لشکر چند داری؟». گفت «درین وادی چهل هزار قاید با هر قایدی چهل هزار علم، زیر هر علمی چهل هزار کردوس، هر کردوس چهل هزار مور و از مشرق تا مغرب همه در فرمان من‌اند. (سورآبادی ۱، برگ ۶۷۰ پشت؛ مطابق سورآبادی ۲، ج ۳، ص ۱۷۶۶ چاپی؛ سوره نمل)  
 زیر کلمه «قاید» نوشته شده است: چری. در ترکی چری (*çeri*) به معنی سرباز است (Kanar, 142) و *Yeniçeri* به معنی ارتش پیاده دائمی و مستقر در سازمان نظامی عثمانی (برگرفته از: İlgürel, 385)  
 زیر کلمه «کردوس» نوشته شده است: بر بلک.  
 «بر» مخفف «بیر» به معنی «یک» است. «بُلک» به معنی گروه و دسته از هر حیوانی: بِرْبُلُکْ یعنی دسته‌ای (کاشغری، ص ۳۱۵، ۳۷۷).

۱. «دوخ» به معنای شاخ بی‌برگ و بر و علفی پهن و بلند است که از آن حصیر و سبد بافند.

**بوری:**

«خلق فتنه وی گردند که او از ملاهی و طبول و صنوج و بوقات شنوند که با وی بود» (سورآبادی ۱، برگ ۸۴؛ مطابق سورآبادی ۲، ج ۳، ص ۱۷۹۱).  
 زیر «بوقات» نوشته شده است: بوری.  
 «بوق» در ترکی استانبولی boru است. (Kanar, 323).  
 در لغت‌نامه دهخدا بوری به معنی شیپور و بوق شکارچیان است. در بایراق، دایرةالمعارف ترکمن، آمده است: «در منابع بازمانده از اوغوزها از تداول سازهای گوناگونی مانند قوپوز (بربط)، سرنا، بوری (نوعی شیپور) و ... در میان آنها سخن رفته است».  
 «بوری» در مقدمه‌الادب، ص ۶۹ در ترجمه بوق به کار رفته است.

**علک:**

علک می‌خامیذمدی (سورآبادی ۱، برگ ۷۲۰؛ سوره عنکبوت).  
 زیر «علک» نوشته شده است: صقز. صمغ و علک در ترکی استانبولی sakız است.  
 دوه چکه سی:  
 سلاح وی زفر اشتری بودی دراهن گرفته. (سورآبادی ۱، فریم ۱۷۷ پست، از میکروفیلم ش ۳۶۰۵).<sup>۱</sup>  
 زیر «زفر اشتر» نوشته است: دوه چکه سی.  
 فک شتر در ترکی استانبولی deve çenesi است. deve در ترکی به معنی شتر است.

**۳-۵ کلمات ترکی در متن نسخه قونیه**

در متن نسخه قونیه برخی کلمات با لهجه ترکی ثبت شده است:

آری کردن: به معنای مسخره کردن

«استهزؤا: آری و خندستانی می‌کنید» (سورآبادی ۱، برگ ۲۷۵ پست).

این واژه در هیچ‌یک از کتب تفسیری و ترجمه‌های قرآن و نیز کتب نظم و نثر و فرهنگ‌ها دیده

نشد.

۱. شایان ذکر است شماره فریم‌های این نسخه به صورت مسلسل بوده اما شماره میکروفیلم ۳۶۰۵ از یک شروع شده است (این برگ مطابق است با سورآبادی ۲، ج ۴، ص ۲۸۴۶؛ سوره قدر).

مسخره کردن در ترکی استانبولی *alay etmek* است.

**غاب / قاب:** به معنای پوست میوه

اسما بنت ابی بکر گوید: ای بس که پدرم از در آمدی پوست از سر وی همی برخاسته چنان که از خربزه غاب برخیزد از بس که بر سر وی زده بودندی که قصد زخم رسول خدای کردند. بوبکر گفتی: چرا می‌زنید او را؟ اَتَقْتُلُونَ رَجُلًا انْ يَقُولُ رَبِّيَ اللَّهُ؟ و هر چند بتوانستی احتمال و مدارا می‌کردی با کافران (سورآبادی ۱، برگ ۷۰۳ پشت؛ مربوط به سوره قصص).

در سوره حدید (سورآبادی ۱، فریم ۵۲ از میکروفیلم ۳۶۰۵) همین روایت آمده است:

بسیارگاه بودی که پدرم از در درآمدی، پوست از سر وی همی برخاستی همچنانک از خربزه قاب برخیزد، از بس که کافران بر سر وی زده بودندی.

احتمالا «غاب» از *kabuk* گرفته شده است.

پوست (میوه و حیوان) جلد؛ لاک در ترکی استانبولی: *kabuk* (308, Kanar).

پوست خربزه در ترکی: *Kavun kabuğu*.

**بغوزاب (کردن):** غرق کردن، با آب خفه کردن

«حَتَّىٰ إِذَا أَدْرَكَهُ الْعَرَقُ قَالَ آمَنْتُ...» تا چون دریافت او را بَغُوزَاب، گفت بگرویدم» (سورآبادی ۱،

برگ ۳۱۴ رو؛ سوره یونس، ۹۰).

این کلمه ذیل همین آیه در برگ ۱۳۳ نسخه لایدن نیز آمده است.

کلمه «بغوزاب» متشکل است از بغوز + آب. «بغوز» هم‌ریشه با فعل ترکی *boğmak* به

معنی «خفه کردن، غرق کردن» است (کانار، ص ۱۰۴) و «بغوزاب» یعنی خفه کردن با آب و «بغوزاب

کردیم» یعنی «با در آب خفه کردیم» که معادل دقیق «اغرقنا» است.

تلفظ تعدادی از کلمات نسخه قونیه مانند ترکی است:

۱. نکته: «بغوزاب» در متن چاپی سیرجانی در ترجمه آیه ۶۴، سوره اعراف آمده است: «وَ أَعْرَفْنَا الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا: و بغوزاب کردیم آن آن کسان را که به دروغ داشتند نشانه‌های ما را و کتاب ما را» (سورآبادی ۲، ج ۲، ص ۷۶۲)؛ اما در نسخه قونیه در همین آیه به جای این کلمه نوشته است: «غَرَقَ اب (دراصل: غرق آب) کردیم آن کسان را که به دروغ داشتند نشانه‌های ما را و کتاب ما را» (سورآبادی ۱، برگ ۱۷۷ رو). در نسخه لایدن در ترجمه آیه ۶۴ سوره اعراف آمده است: «وَ بَغُوزَابِ كَرَدِيمْ آنکس‌ها را که به دروغ [۱۵ رو] داشتن نشانه‌های ما را و کتاب ما را» (سورآبادی ۳، برگ ۱۵ پشت).

۲. اعراب کلمات، عینا مانند نسخه است.



آما (سورآبادی ۱، برگ ۱۸۳ پشت؛ ۲۹۳ پشت)، در ترکی استانبولی: ama؛

آجزاء هوا (سورآبادی ۱، برگ ۲۰۵ پشت)؛

أُمید (سورآبادی ۱، برگ ۳۵۹ رو)، در ترکی استانبولی: umut؛

شهیدان (سورآبادی ۱، برگ ۴۶۴ رو)، در ترکی استانبولی: şehit.

شایان ذکر است که به جز نسخه قونیه در نسخه پیرهدایی نیز شماری زیر ترجمه ترکی دیده

می‌شود:

#### بُلوک:

سلیمان او را گفت: لشکر چند داری؟ گفت: درین وادی چهل هزار قاید با هر قایدی چهل

هزار علم زیر هر علم چهل هزار کُرْدُوس (سورآبادی ۴، فریم ۹۵ پشت)

روی «کُرْدُوس» نوشته است: بُلوک (نک بریلک).

#### اوغل اوغلی:

«ببخشیدیم ابرهیم را اسحق پسر و یعقوب نواده» (سورآبادی ۴، فریم ۱۱۳ رو).

زیر «نواده» نوشته است: اوغل اوغلی.

پسر پسر در ترکی استانبولی: oğlunun oğlu (فرهنگ آنلاین ترکی)

پسر در ترکی: oğul (Kanar, 434).

#### درم اغری:

«سلیمان نامه‌ای نبشت شست ارش از نقره تاخته، هفت درم سنگ و در منقار هدهد نهاد»

(سورآبادی ۴، فریم ۹۵ رو).

زیر «درم سنگ» نوشته است: درم اغری.

«وزن» در ترکی ağırlık (Kanar, 1739).

#### اشک:

مردی از مدینه نامش اوس، او را آنجا بدید و اتانی نزد وی بسته، پرسید او را که محمد

زنده است؟ گفت: بلی. گفت: هنوز وقت من نیست چون قیامت نزدیک آید وی گشاده شود بر آن اتان نشیند (سورآبادی ۴، فریم ۹۹ پ).  
روی «اتان» در هردومورد نوشته است: اشک.  
«خر» در ترکی: (Kantar, 650) eşek.

### طاری:

«انبانی پُر گاورس بکرد» (سورآبادی ۴، فریم ۱۲۴ رو).  
در زیر «گاورس» نوشته است: طاری.  
گاورس به معنی ارزن است و ارزن در ترکی: dari است (Kantar, 612).  
در نسخه‌ای از مقدمه‌الادب در برابر «جاورش» آمده است، گاورس و در زیر «گاورس» نوشته شده است: «سلطانی طارو» (زمخشری ۲، نسخه ۳۰۲۶، فریم ۳۷ رو).

### نتیجه‌گیری

تفسیر و ترجمه‌های کهن قرآن در بردارنده انبوهی از واژه‌های اصیل فارسی اند. ما در این جستار در پنج بخش به بررسی شماری از واژه‌های تفسیر سورآبادی (نسخه قونیه) پرداختیم.  
در بخش اول پنج واژه آذا، اسخون، برگشت، سردبام و شغیلیدن، که تنها در این نسخه به کار رفته است، شناسایی شدند.  
در بخش دوم واژه‌های کشیخ و هونیوشیدن، که در کتب دیگر فقط یک نمونه دارند، بررسی شد و نمونه کاربرد آنها از متن دیگر آورده شد.  
در بخش سوم چند ترکیب بر ساخته مؤلف تفسیر بررسی شد. این ترکیبات در متون دیگر دیده نمی‌شود.  
مطالعه ما در بخش چهارم و پنجم نیز نشان می‌دهد که مؤلف و کاتب این تفسیر، تحت تأثیر گویش زادبوم خویش، تعدادی از لغات محلی را در متن آورده‌اند، بدیهی است که کاربرد این واژه‌ها غریزی است نه تعمدی و گزینشی. به نظر می‌رسد کاربرد لغات خراسانی متأثر از زبان محلی مؤلف است که در نیشابور می‌زیسته است و کاربرد لغات و لهجه ترکی متأثر از زبان محلی کاتب ترک‌زبان قونیوی است.

این پژوهش نشان می‌دهد تفسیر سورآبادی از جمله متونی است که، ضمن به‌کارگیری یک گونهٔ زبانی ویژه، از زبان ادبی و گاه معیار نیز بهره برده است.

## منابع

- ابوالفتوح رازی، *روض الجنان وروح الجنان فی تفسیرالقرآن معروف به تفسیرابوالفتوح*، به کوشش محمدجعفر یاحقی و محمد مهدی ناصح، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، مشهد ۱۳۶۵-۱۳۷۵.
- اکبری شالچی، امیر حسین، *فرهنگ گویشی خراسان بزرگ*، چاپ اول، نشر مرکز، تهران ۱۳۷۰.
- بایراق، دایره المعارف برخط ترکمن، <https://www.bayragh.ir>
- بخشی از تفسیری کهن به پارسی، به تصحیح سیدمرتضی آیت‌الله‌زاده شیرازی، چاپ اول، نشر قبله (با همکاری دفتر نشر میراث مکتوب)، تهران ۱۳۷۵.
- تاج الاسامی (تهذیب‌الاسماء)، به تصحیح علی اوسط ابراهیمی، مرکز نشر دانشگاهی، چاپ اول، تهران ۱۳۶۷.
- ترجمه قرآن موزهٔ پارس، به کوشش علی رواقی، بنیاد فرهنگ ایران، تهران ۲۵۳۵ (= ۱۳۵۵).
- ترجمه و قصه‌های قرآن، به اهتمام یحیی مهدوی و مهدی بیانی، دانشگاه تهران، تهران ۱۳۳۸.
- تفسیری بر عرش از قرآن مجید؛ به تصحیح جلال متینی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران ۱۳۵۲.
- تفسیر شنقشی، به اهتمام محمدجعفر یاحقی، بنیاد فرهنگ ایران، تهران ۲۵۳۵ (= ۱۳۵۵).
- تفسیر قرآن پاک، به اهتمام علی رواقی، بنیاد فرهنگ ایران، تهران ۱۳۴۹.
- تفسیر قرآن مجید (مشهور به کیمبرج)، به اهتمام جلال متینی، بنیاد فرهنگ ایران، تهران ۱۳۴۹.
- پیکرهٔ جامع فرهنگستان زبان و ادب فارسی، <https://dadegan.apll.ir>
- حاجی سید آقایی، زهراسادات، «فرهنگ لغات تفسیر سورآبادی و ویژگیهای زبانی آن در جلد یک، براساس متن چاپی علی‌اکبر سعیدی سیرجانی و نسخهٔ قونیه»، به راهنمایی علی‌اشرف صادقی، کارشناسی ارشد، دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات، شهریور ۱۳۹۸.
- حسن دوست، محمد، *فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی*، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، تهران ۱۳۹۵.
- حیدرپور، ندا و علی صفری‌آق‌قلعه، «واژه‌های فارسی در دست‌نویسی مشکول از تفسیر سورآبادی»، آینهٔ میراث، دوره ۱۵، ش ۲، شمارهٔ پیاپی ۶۱، اسفند ۱۳۹۶، ص ۱۰۰-۷۳.
- دهخدا، علی‌اکبر، *لغت‌نامه، انتشارات دانشگاه تهران*، چاپ دوم از دورهٔ جدید، تهران ۱۳۷۷.
- دیکشنری آنلاین ترکی استانبولی «بیاموز»، <https://dic.b-amooz.com/tr/dictionary>
- رازی، شمس‌الدین محمد بن قیس، *المعجم فی معاییر اشعار العجم*، به تصحیح محمدتقی مدرس رضوی، دانشگاه تهران، تهران ۱۳۳۵.
- زمخشری خوارزمی ۱، ابوالقاسم محمود بن عمر، *مقدمهٔ الادب*، تصحیح و ترش‌تاین، لایپزیک ۱۸۴۳، چاپ افست با مقدمهٔ دکتر مهدی محقق، انتشارات دانشگاه تهران و دانشگاه مک گیل کانادا، تهران ۱۳۸۶.

\_\_\_\_\_ ۲، نسخه ۳۰۲۶، کتابخانه مجلس شورای ملی.

زوزنی، ابوعبدالله حسین بن احمد، کتاب المصادر، به اهتمام تقی بیش، چاپ دوم، نشر البرز، تهران ۱۳۷۴. سعادت، یوسف، «ریشه‌شناسی ادات پرسشی آیا: دستوری شدن یک صیغه فعلی»، فرهنگ‌نویسی، جلد پانزدهم، ش ۱۵، اسفند ۱۳۹۸، ص ۱۱۷-۱۳۴.

سورآبادی، ابوبکر عتیق نیشابوری ۱، تفسیر سورآبادی، نسخه خطی کتابخانه فونیه (میکروفیلم آن بشماره‌های ۳۶۰۴، ۳۶۰۵، ۳۶۰۶، ۳۶۰۷ در دانشگاه تهران محفوظ است).

\_\_\_\_\_ ۲، تفسیر سورآبادی، به کوشش علی اکبر سعیدی سیرجانی، فرهنگ نشر نو، تهران ۱۳۸۰-۱۳۸۱.

\_\_\_\_\_ ۳، تفسیر سورآبادی، نسخه خطی کتابخانه لایدن؛

\_\_\_\_\_ ۴، تفسیر سورآبادی، نسخه خطی کتابخانه پیرهدایی؛

صباغیان، محمدجاوید، فرهنگ ترجمه و قصه‌های قرآن، موسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی، مشهد ۱۳۶۸.

عالی عباس آباد، یوسف، «ویژگی‌ها و ارزش‌های تفسیر سورآبادی»، صحیفه مبین، شماره ۴۹، بهار و تابستان ۱۳۹۰، ص ۱۸۰-۱۶۵.

غلامرضایی، محمد و اکرم السادات حاجی سیدآقایی، «نثر شیوای فارسی در خدمت قرآن»، کتاب ماه ادبیات، سال اول، ش ۵، شهریور ۱۳۸۶، ص ۷۴-۱۰۰.

فرهنگ جامع زبان فارسی، زیر نظر علی اشرف صادقی، جلد ۱، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، تهران ۱۳۹۲. فرهنگ لغات قرآن خطی آستان قدس رضوی شماره ۴، به کوشش دکتر احمدعلی رجائی بخارائی، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران ۱۳۶۳.

فرهنگنامه قرآنی؛ تدوین گروه فرهنگ و ادب بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی (با نظارت محمدجعفر یاحقی)، چاپ دوم، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، مشهد ۱۳۷۷.

القرآن الکریم ترجمه ابوبکر عتیق نیشابوری (سورآبادی)، به کوشش محمد مهیار، کلیدر، تهران ۱۳۸۴.

قریب، بدرالزمان، فرهنگ سغدی (فارسی - انگلیسی)، چاپ اول، فرهنگان، تهران ۱۳۷۴ [ SOGDIAN  
[DICTIONARY

قصص قرآن مجید (برگرفته از تفسیر ابوبکر عتیق نیشابوری)، به اهتمام یحیی مهدوی، چاپ چهارم، خوارزمی، تهران ۱۳۹۲.

کاشغری، مسعود، دیوان لغات الترك، ترجمه سیدمحمد دبیرسیاقی، چاپ اول، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران ۱۳۷۵.

کرمینی، علی بن محمد، تکملة الاصناف، به کوشش علی رواقی، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، تهران ۱۳۸۵.

مایل هروی، نجیب، «پسوندی نام‌آواساز در گونه‌های فارسی خراسانی»، نامه فرهنگستان، سال ۱، ۱۳۷۴، ش ۲، ص ۶۸-۷۳.

محتشم، حسن، فرهنگنامه بومی سبزواری، چاپ اول، دانشگاه آزاد اسلامی - واحد سبزواری، سبزواری ۱۳۷۵.

مکنزی، دیوید نیل، فرهنگ کوچک زبان پهلوی، ترجمه مهشید میرفخرایی، پژوهشگاه علوم انسانی، تهران ۱۳۸۳.  
میبدی، ابوالفضل رشیدالدین، کشف الاسرار و عدة الابرار، به اهتمام علی اصغر حکمت، تهران، دانشگاه تهران،  
تهران ۱۳۳۹.

نصرالله منشی، ابوالمعالی، ترجمه کلیله و دمنه، به تصحیح مجتبی مینوی، چاپ سیزدهم، امیرکبیر، تهران ۱۳۷۴.  
نیشابوری، مُعین‌الدین محمدبن محمود، تفسیر بصائر یمینی، به کوشش علی رواقی، میراث مکتوب، چاپ اول،  
تهران، ۱۳۹۸.

Kanar, Mehmet, Kanar Türkçe Farsça Sözlük , 3. Baski, Say, İstanbul 2017.  
İlgürel, Mücteba, “Yeniçeriler”, İslam Ansiklopedisi, C. 13, Milli ve Eğitim Basimevi,  
İstanbul, 1986.

